

آگاه شدن منوچهر از کار زال و رودابه

ز مهراب و دستان و سام سترگ
وزان ناهمالان گشته همال
به پیش سرافراز شاه ردان
که بر ما شود زین دژم روزگار
برون آوریدم به رای و به جنگ
بترسم که آید از آن تخم رُست
همال سرافگنده گردد همال
برآید یکی تیغ تیز از نیام
ز گفت پراگنده گردد سرش
بدو بازگردد مگر تاج و گنج
ورا خسرو پاک دین خواندند
به بایستهها بر، تواناتری
دل ازدهار را خرد بشکرد
اباویژگان و بزرگان خویش
بپرسش که چون آمد از کارزار؟
ز نزدیک ما کن سوی خانه رای
اباویژگان سر نهاده به راه
اباژنده پیلان پرخاشجوی
پذیره سوی پور کی شاه شد
بیامد به نزدیک سام سوار
اباژنده پیل و تبیره شدند
بزرگان و کی نوذر نامدار

پس آگاهی آمد به شاه بزرگ
ز پیوند مهراب وز مهر زال
سخن رفت هر گونه با موبدان
چنین گفت با بخردان شهریار
چو ایران ز چنگال شیر و پلنگ
فریدون ز ضحاک گیتی بشست
نباید که بر خیره از عشق زال
چو از دخت مهراب و از پور سام
اگر تاب گیرد سوی مادرش
کند شهر ایران پر آشوب و رنج
همه موبدان آفرین خواندند
بگفتند کز ما تو داناتری
همان کن کجا با خرد در خورد
بفرمود تا نوذر آمدش پیش
بدو گفت رو پیش سام سوار
چو دیدی بگویش کزین سوگرایی
هم آنگاه برخاست فرزند شاه
سوی سام نیرم نهادند روی
چو زین کار سام یل آگاه شد
ز پیش پدر نوذر نامدار
همه نامداران پذیره شدند
رسیدند پس پیش سام سوار

پیام پدر، شاه نوذر بداد
چنین داد پاسخ که فرمان کنم
نهادند خوان و گرفتند جام
پس از نوذر و سام و هر مهتری
به شادی درآمد شب دیرباز
خروش تبیره برآمد ز در
سوی بارگاه منوچهر شاه
منوچهر چون یافت زو آگهی
ز ساری و آمل برآمد خروش
ببستند آیین و ژوپین و ران
سپاهی که از کوه تا کوه مرد
اباکوس و بانای رویین و سنج
ازین گونه لشکر پذیره شدند
چو آمد به نزدیکی بارگاه
چو شاه جهاندار بگشاد روی
منوچهر برخاست از تخت عاج
بر خویش بر تخت بنشاخش
وزان گرگساران و جنگ آوران
بپرسید و بسیار تیمار خورد
که نوشه زی ای شاه تا جاودان!
برفتیم بر آن شهر دیوان نر
که از تازی اسپان تکاورترند
سپاهی که سگسار خوانندشان
ز من چون بدیشان رسید آگهی

به دیدار او سام یل گشت شاد
ز دیدار او رامش جان کنم
نخست از منوچهر بردند نام
گرفتند شادی ز هر کشوری
چو خورشید رخشنده بگشاد راز
هیون دلاور برآورد پر
به فرمان او برگرفتند راه
بیاراست دیهیم شاهنشاهی
چو دریای سبز اندر آمد به جوش
برفتند با خشتهای گران
سپر در سپر ساخته سرخ و زرد
ابا تازی اسپان و پیلان و گنج
بسی با درفش و تبیره شدند
پیاده شد و راه بگشاد شاه
زمین را ببوسید و شد پیش اوی
ز یاقوت رخشنده بر سرش تاج
چنان چون سزا بود بنواختش
وزان نره دیوان مازندران
سپهد سخن یک به یک یادکرد
ز جان تو کوته بدد بگمان!
نه دیوان که شیران جنگی به بر
ز گردان ایران دلاورترند
پلنگان جنگی نمایندشان
از آواز من مغزشان شد تهی

به شهر اندرون نعره برداشتند
همه پیش من جنگ جوی آمدند
سپه جنب جنبان شد و روز تار
نبیره جهاندار سلم بزرگ
سپاهی به کردار مور و ملخ
چو برخاست زان لشکر گشن گرد
من این گرز یک زخم برداشتم
خروشی خروشیدم از پشت زین
دل آمد سپه را همه باز جای
چو بشنید کاکوی آواز من
بیامد به نزدیک من جنگ ساز
مرا خواست کارد به خم کند
کمان کیانی گرفتم به چنگ
عقاب تکاور برانگیختم
گمانم چنان بد که سندان سرش
نگه کردم از گرد چون پیل مست
چنان آمدم شهریارا گمان
وی اندر شتاب و من اندر درنگ
چو آمد به نزدیک من سرفراز
گرفتم کمر بند مرد دلیر
زدم بر زمین بر، چو پیل ژیان
چو افگنده شد شاه زین گونه خوار
نشیب و فراز بیابان و کوه
سوار و پیاده، ده و دو هزار

ازان پس همه شهر بگذاشتند
چنان خیره و پوی پوی آمدند
پس اندر فراز آمد و پیش غار
به پیش سپاه اندر آمد چو گرگ
نبد دشت پیدانه کوه و نه شخ
رخ نامداران ما گشت زرد
سپه را هم آنجای بگذاشتم
که چون آسیا شد بریشان زمین
سراسر سوی رزم کردند رای
چنان زخم سرباز کوپال من
چو پیل ژیان با کمند دراز
چو دیدم خمیدم ز راه گزند
به پیکان پولاد و تیر خدنگ
چو آتش بر او تیر می ریختم
که شد دوخته مغز تا مغزش
برآمد یکی تیغ هندی به دست
کزو کوه زنهار خواهد به جان
همی جستمش تا کی آید به چنگ
من از چرمه چنگال کردم دراز
ز زین برگسستم به کردار شیر
بدین آهنین دست و گردی میان
سپه، روی برگشت از کارزار
به هر سو شده مردمان هم گروه
فگنده پدید آمد اندر شمار

چو بشنید گفتار سالار، شاه
چو روز از شب آمد بکوشش ستوه
می و مجلس آراست شد شادمان
به بیگماز کوتاه کردند شب
چو شب روز شد، پرده بارگاه
بیامد سپهدار سام سترگ
چنین گفت با سام، شاه جهان
به هندوستان آتش اندر فروز
نباید که او یابد از بدرها
زمان تا زمان زو برآید خروش
هر آنکس که پیوسته او بود
سر از تن جدا کن زمین را بشوی
چنین داد پاسخ که ایدون کنم
ببوسید تخت و بمالید روی
سوی خانه بنهاد سر با سپاه

برافراخت تا ماه فرخ کلاه
ستوهی گرفته فرو شد به کوه
جهان پاک دید از بد بدگمان
به یاد سپهد گشادند لب
گشادند و دادند زی شاه راه
به نزد منوچهر، شاه بزرگ
کز ایدر برو باگزیده مهان
همه کاخ مهرباب و کابل بسوز
که او ماند از بچه اژدها
شود رام گیتی پر از جنگ و جوش
بزرگان که در دسته او بود
ز پیوند ضحاک و خویشان اوی
که کین از دل شاه بیرون کنم
بران نامور مهر انگشت اوی
بدان باد پایان جوینده راه

پرخاشجوی: جنگ جوی، جویای جنگ
پذیره شدن: استقبال کردن
پوی پوی: دوان
پیوند: وابستگان و خویشان
تاب گرفتن: برگشتن، راه خلاف رفتن
تازی اسپان: اسبان تندرو و اصیل
تبیره: دهل، طبل، نقاره
تکاور: تکاور، دونده، تیزرو
تیغ هندی: شمشیر برنده
تیمار خوردن: نگران و مضطرب بودن
جنب جنبان: در حال حرکت و جنبش

آکنده: انباشته، پر
آئین بستن: آیین بستن: زینت کردن و آراستن
اژدها: مراد ضحاک است
ایدر: اینجا
ایدون: اینچنین
بادپا: اسب تیزرو
بایسته: کارهای واجب و ضروری
بگذاشتن: رها کردن
بیگماز (بگمز ترکی است): شراب
بنشاختن: نشانیدن
پراکنده: پراکنده، پست و بد

جنگ جوی: جوینده نبرد

چرمه: اسب سفید موی

خدنگ: نام درختی است بسیار سخت

خشت: نیزه کوچکی که با ریسمان پرتاب میشود

خیره: (۱) بیهوده، (۲) بی باک

دژم: خشمگین

دیهیم: تاج و تخت

رامش: آسودگی

رام گیتی: جهان آرام و آسوده

رد: حکیم و دانا

رُست: زه و زاد، فرزند

ریختن: افکندن و انداختن

زمان تا زمان: هر ساعت و هر لحظه

زمین چون آسیا شدن: لرزیدن و چرخیدن آن

زهار خواستن: امان خواستن

ژنده: بزرگ، تنومند

ژیان: درنده و خشمگین و وحشی

ژوپین: ژوبین، ژوبین، نیزه کوچک با سر دوشاخه

ژوپین ور: حامل نیزه، سنان دار، نیزه دار

سُترگ: درشت، بزرگ جثه

سگسار: سرزمین منسوب به تورانیان،

منسوب به قوم سِکِه و سرزمین سِکِه

سلم: یکی از سه پسر فریدون

سنج (صنج): آلت موسیقی

سوار: دلاور، پهلوان

شاه: اینجا لقب برای بزرگان و پهلوانان و شاهزادگان

شب دیرباز: شب طولانی

شَخ: بر کوه، دامن کوه، زمین سخت

شِکردن (شِکریدن): شکار کردن

شهر: کشور

عقاب: مجازاً اسب

غار: لشکر و گروه کثیر و انبوه

فراز آمدن: آمدن و رسیدن

فرمان کردن: فرمان بردن، اطاعت کردن

فگنده: افگنده، افکنده

کاکوی: یکی از پهلوانان مشهور که از سوی

مادر به ضحاک می‌رسد

کجا: که

کوپال: گوپال، عمود، گرز

کوس: طبل بزرگ

کی شاه: اینجا یعنی منوچهر شاه

گردیدن: منحرف شدن

گرگسارن: نام قبیله ای است در مازندران

گشن: انبوه و بسیار

مگر: همانا، البته

مغفر: خود، کلاه آهنی

نامور: گرانبها، نفیس

نای روئین: نائی باشد که در جنگ نوازند

نبیره: (۱) فرزند زاده، (۲) نسل

نواختن: تفقد کردن، شفقت نمودن

نوذر: پسر منوچهر

نوشه (مخفف انوشه): بی مرگ، جاویدان

نوشه زی: انوشه بزی، جاودان باشی

نیرم: نریمان، دلیر، پهلوان، نام پور سام

جد رستم

یک زخم: واحد یموت، لقب سام نریمان،

کشتن با یک ضربه

همال: قرین، همتا و شریک

هیون: اسب و شتر بزرگ

مهراب + سیندخت ← رودابه

نیرم (نریمان) ← سام ← زال (دستان)

فریدون ← ایرج، سلم، تور

ایرج ← منوچهر ← نوذر

مأخذ

۱. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۲. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۳. شاهنامه (جلد دوم) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارت دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۵
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۵۳۱۶-۷
۴. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارت و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۵. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارت امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۶. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۶. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>
۸. <http://www.farhangiran.com>
۹. <http://shahnameh.com>